

# بررسی مضامین شعر عرفانی آقامحمد رضا قمشهای

محمود شیخ<sup>۱</sup>

**چکیده:** محمدرضا قمشهای متخلص به صهبا، از حکمای وابسته به حوزه تهران است. او و اقرانش، در عصر قاجار به شعر و ادبیات عرفانی توجه داشته‌اند. در شعر قمشهای مانند اشعار دیگر بزرگان مکتب تهران، نمونه‌های قوی و ضعیف فراوانی است و مجموع اشعارش از نظر قوت تصویری و عاطفی یک‌دست نیست. در بررسی مضامین شعری او سه دسته مضمون مشاهده می‌شود: بیشترین ابیات قمشهای مضمونی عاشقانه دارد؛ در مضامین عاشقانه او به حسن و زیبایی معشوق، دگرسان بودن تجربه عشق و راه نداشتن همه کس بدان و ازلی بودن قسمت عشق، مستی عاشقانه، گسستن از غیر و پیوستن به معشوق و از دست دادن همه سرمایه در مصاف با عشق او توجه شده است که در موارد اخیر او بیانی قلندرانه از مضامین را برگزیده است. پس از مضامین عاشقانه، مضامین قلندرانه در اشعار او مکرر است؛ تحقیر زاهد و شیخ و فقیه و حکیم سخن از کنار نهادن تسبیح و توبه شکستن به دست ساقی‌گذار و یافتن رمز سعادت از پیر میکده و روی آوردن به شراب و بستن زنار و طلب طرب رقص خداکرم و عشق بادو، بهره‌برداری از مسئله تقدیر و اشاره به قسمت ازلی در خوبی و زشتی، و نکوهش عقل از مهم‌ترین مضامین قلندرانه اوست. پس از آن ابیات مشعر به مفاهیم فلسفی و عرفانی قرار دارد که توجه به تجلی الهی در کائنات و رحمت او و وحدت و کثرت، کانونی است. **کلیدواژگان:** عرفان اسلامی، مکتب تهران، شعر فارسی، ادبیات عرفانی، شعر حکمی، آقامحمد رضا قمشهای.

۱. استادیار گروه ادیان و عرفان تطبیقی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

## مقدمه

آقامحمد رضا قمشه‌ای (۱۳۰۶ق) را در کنار میرزای جلوه (۱۲۳۸-۱۳۱۴ق)، آقا علی مدرس (۱۲۳۴-۱۳۰۷ق) و آقا میرزا حسین سبزواری، یکی از حکمای اربعه حوزه تهران دانسته‌اند. او در اصفهان از درس سیدرضی لاریجانی، میرزا حسین نوری و ملا محمد جعفر لاهیجی استفاده می‌کند. استاد اصلی او در عرفانیات سیدرضی لاریجانی (مازندرانی) است. در سال ۱۲۹۴ق به تهران سفر و در مدرسه صدر اقامت می‌کند و به اصرار علمای تهران در آنجا ماندنی می‌شود و به تدریس عرفان و حکمت الهی می‌پردازد و تا هنگام رحلتش در تهران شاگردان بسیاری را می‌پروراند.

از مقامات او در عرفان عملی و جذبه کلامش در مستمعان و احاطه بی‌ظنیش در مباحث عرفان نظری سخن گفته‌اند (صدوقی سها، ۱۳۸۱: ۲۶۵-۲۶۷). شیخ آقابزرگ او را عمیق الفکر، دقیق النظر، جدید التعبير، بلیغ العبارة، ادیب فاضلا، و شاعر مبدع و ورع تقی، صالح متشرع و به دور از کبر و عجب (آقابزرگ طهرانی، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ۷۳۳-۷۳۴) و محمد معصوم شیرازی او را دارای مشرب صافی و اخلاق شافی دانسته است (شیرازی؛ ۱۳۸۲: ج ۳، ۲۳۷).

از او رساله‌هایی چون *خلافة الکبری*، شرح حدیث *زندیق*، *الفرق بین الاسماء الذات و الصفات*، شرح *اسفار اربعه*، علم، معنای جوهر و عرض در *لسان اهل الله*، و *وحده الوجود*، *الرد علی الاعتراض علی دلیل امتناع امتزاع مفهوم واحد من الحقائق المختلفه*، *جوابیه در شرح فقره اللهم انی اسئلك من بهاتک بابهاه*؛ *حواشی و تعلیقاتی بر اسفار*، *شواهد الربوبیه*، *تمهید القواعد*، *مفتاح قونوی و دیوان اشعار* به جای مانده است (همان).

از او اشعاری بر جای مانده که بررسی تم (theme) و محتوای آن اشعار ما را به شناخت بهتر عوالم معنوی و تجربیات زیسته و عواطف او یاری می‌کند. برای رسیدن به توصیف دقیقی از حال و هوای شعر او، در این مقاله به بررسی مضامین شعر او پرداخته‌ایم.

مضمون، بن‌مایه یا درون‌مایه فکر اصلی مسلط در هر اثر ادبی است که پیونددهنده عناصر یک اثر با یکدیگر است و عناصر یک اثر را انتخاب می‌کند. در حقیقت درون‌مایه جهت فکری و ادراکی نویسنده اثر را نشان می‌دهد و عامل وحدت هنری در یک اثر ادبی است (میرصادقی، ۱۳۷۷: مدخل درون‌مایه). مضمون یا درون‌مایه همان موضوع اثر نیست، بلکه فکر یا ایده مرکزی اثر است که گاه صریح و مستقیم و گاه پوشیده و غیر مستقیم بیان می‌شود (کادن، ۱۳۸۰: مدخل Theme).

در سبک‌شناسی یک اثر ادبی، تشخیص مضمون اثر، کلیدی است؛ زیرا سبک، روح یا ویژگی یا ویژگی‌های مشترک و متکرر در آثار کسی است و از آنجا که وحدت اثر یا سبک آن فقط به عوامل لفظی یا زبانی وابسته نیست، بلکه در تفکر و بینش هم وحدت یا تکرار عوامل و عناصر خاص اندیشگانی حضور دارد (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۳-۱۴)، منتقدان ادبی در بررسی سبک

آثار ادبی ناگزیر باید به درون‌مایه‌های آثار نیز توجه داشته باشند. به عبارت دیگر سبک هم مسئله زبان است و هم مسئله فکر و اثر ادبی نتیجه فکر و زبان است و در حقیقت سبک یک شاعر یا هنرمند حاصل نگاه خاص او به جهان است که در بیان او ظهور می‌یابد (همان: ۱۵) و به این ترتیب میان سبک یک نوشته و نگرش و حتی خلیقات و افکار صاحب آن نوشته، ارتباطی وثیق وجود دارد (همان: ۱۹).

به همین دلیل در سبک‌شناسی علاوه بر ویژگی‌های بلاغی و زیبایی‌شناختی، باید به نگرش و بینش حاکم بر اثر نیز توجه داشت و همچنان که یک اثر در ساخت زبان و بلاغت بررسی می‌شود، باید در ساحت تفکر نیز بررسی گردد و سپس با تکیه بر این ساحت گفته شود که میان آن زبان و بلاغت و این فکر چه نحوه ارتباطی وجود دارد. در حقیقت توصیف دقیق از سبک یک اثر زمانی ممکن است که منتقد ادبی بتواند بگوید که چگونه آن نحوه فکر در این نحوه از بیان تجلی کرده‌است. با این مقدمات روشن می‌شود که شناخت دقیق سبک یک نویسنده بدون بررسی درون‌مایه‌های حاکم بر آثار او ممکن نیست؛ زیرا درون‌مایه‌ها هویت فکری و نگرش‌های حاکم بر اثر را معین می‌کنند.

هدف این مقاله سبک‌شناسی اشعار آقامحمدرضا قمشه‌ای نیست. هدف، بررسی مضامین شعر عرفانی اوست. برای رسیدن به توصیف سبک او باید ابعاد زبانی و بلاغی اثرش نیز بررسی شود. هدف ما در این مقاله نشان دادن مضامین شعر عرفانی قمشه‌ای در سطح فکری است.

### ۱- پیشینه تحقیق

درباره شعر آقامحمدرضا قمشه‌ای، مطالعه‌ای مستقل صورت نگرفته‌است. آنچه نوشته‌اند بیشتر درباره اندیشه‌های عرفانی او یا تاریخ زندگی اوست<sup>۱</sup> و تاکنون کسی به بررسی و تحلیل شعر او از زاویه تحلیل مضامین آن نپرداخته‌است؛ البته در کتاب مکتب حکمی تهران و عرفان اسلامی، در صفحاتی محدود به شعر عرفانی حکمای تهران در عصر قاجار توجه شده‌است و از آنجا که آقامحمدرضا قمشه‌ای یکی از این مهم‌ترین شخصیت‌های حکمی این عصر است، به اشعار

۱. برخی از این مقالات عبات‌اند از: «وحدت شخصی وجود، برهانی بر وجود خداوند متعال (بررسی برهان آقامحمدرضا قمشه‌ای و مناقشات حکیم جلوه بر آن)»، «ولایت از نظر آقامحمدرضا قمشه‌ای»، «بررسی آثار و افکار آقامحمدرضا قمشه‌ای»، «دفاع از غدیر در کلام عارف سترگ مرحوم آقامحمدرضا قمشه‌ای (صهبا)» و چند مقاله دیگر در معرفی اندیشه و تاریخ او.



او نیز توجه شده است و از این حیث برخی از یافته‌ها درباره کلیت شعر عرفانی حکمای عصر قاجار، با یافته‌های این مقاله مشترک است.

## ۲- مضامین عرفانی شعر قمشه‌ای

بررسی شعر قمشه‌ای نشان می‌دهد که او به سه دسته مضمون و درون‌مایه توجه داشته است: مضامین عاشقانه، مضامین قلندرانه و مفاهیم عرفانی. در زیر درباره هر دسته از این مضامین سخن می‌گوییم.

### ۲-۱. مضامین عاشقانه

پرتکرارترین مضامین شعری قمشه‌ای، مضامین عاشقانه است. علت علاقه حکمای تهران، به ویژه آقامحمدرضا قمشه‌ای، به قالب غزل نیز ریشه در میل آنان به این دسته از مضامین دارد. غزل به معنی سخن گفتن با زنان و در اصطلاح شعری است با ابیاتی اندک که در وزن و قافیه یکسان‌اند و بیت نخست آن مصرع است (صبور، ۱۳۷۰: ص ۶۶) و مضمونش غالباً پرداختن به زیبایی معشوق، بی‌وفایی و سنگدلی او و هجران و رنج عاشق است (شمیسا، ۱۳۸۰، ص ۱۲). ریشه شعر غنایی عشق به زن و غریزه جنسی است، که گاه «تصعید» شده و به قول فروید «سولیمه» شده و تعالی معنوی یافته است (همان: ۲۴۶). البته بیان عاشقانه در غزل دلیل بر وجود خارجی عشق نیست، زیرا ادبیات بیش از آنکه بر روحیه مؤلف بنا شود، بر شکل و ساختمان خود بنا می‌شود و به تعبیر یاکوبسون، گفتن شعر عاشقانه دلیل بر عاشق بودن شاعرش نیست بلکه «شعر عاشقانه بیشتر یک طرح زبانی است تا یک شکل و قالب ادبی» (همان: ۲۴۷).

قالب غزل ساختار بسیار مناسبی را برای پرداختن به عشق عرفانی ایجاد می‌کند و به همین دلیل سرایندگان صوفی و علاقه‌مندان به مفاهیم عرفانی در ذوق آزمایی به این قالب توجه ویژه داشته‌اند. کوتاهی تعداد ابیات غزل و لزوم آوردن قوافی و امکان استفاده از ردیف، امکان گسترده سخن را از شاعر سلب می‌کند و بر ابهام سخن او می‌افزاید و به همین دلیل قالب مناسبی برای شعر عاشقانه و غنایی است.

عشق، احساسی مبهم و رمزآلود است و به همین دلیل به تفصیل در نمی‌آید و گزارش مفصل از آن احساس نه تنها زیبا، بلکه ممکن نیست. به قول قدما عشق پدیده‌ای است درک‌شدنی و وصف‌ناشدنی؛ لذا قالب قصیده یا مثنوی برای بیان عشق و حالات آن مناسب نیست و بهترین قالب برای بیان عشق غزل است؛ به عبارت دیگر جنبه استعاری غزل بر جنبه تشبیهی آن می‌چربد



و به همین دلیل با ادبیات غنایی و به تبع آن با ادبیات عرفانی، که بر رابطه عاشقانه بنده و خدا تأکید دارد و بیشتر بر رمز و بیان نمادین استوار است، همخوانی دارد. از سوی دیگر غزل سرایان بزرگی چون حافظ، سعدی، سنایی، عطار و... که به مفاهیم عرفانی توجه ویژه‌ای داشته‌اند، این قالب را برای بیان چنین مفاهیمی مهیا کرده‌اند. در شعر عاشقانه قمشه‌ای به این مضامین توجه شده است. قمشه‌ای چنان در بند زیبایی معشوق است که فرصتی برای پرداختن به مقوله عشق ندارد. البته او در ابیاتی اندک به دگرسان بودن تجربه عشق و راه نداشتن همه کس بدان اشارت می‌کند (همان: ۲۵۸) یا آنکه عشق را به شیر و عاشق را به صید مانند می‌کند<sup>۴</sup> (همان: ۲۵۹) و گاه از عشق پیرانه‌سر (در یکی دو بیت) سخن می‌گوید<sup>۵</sup> (همان). علاوه بر حسن معشوق، سنگدلی و تندخویی او و پاکبازی عاشق در برابر او و مستی عاشقانه شاعر، نشان می‌دهد که شعر او از پشتوانه عاطفی درخوری بهره‌مند است.

### (۱) حسن و زیبایی معشوق

پرتکرارترین مضمون در گروه مضامین عاشقانه قمشه‌ای، حسن و زیبایی معشوق است. اساس تجربه عشق، زیبایی و جمال است و در سه ضلعی عشق (عاشق، عشق و معشوق)، آنچه به معشوق ارتباط می‌یابد یکسره جمال اوست. در شعر قمشه‌ای به خود پدیده عشق کمتر توجه شده و بیشتر توجه بر معشوق و جمال اوست؛ این معشوق چه ازلی باشد و چه زمینی، حسنی بی‌همتا دارد<sup>۶</sup> (قمشه‌ای، ۱۳۷۸: ۲۵۷).

معشوق او واقعی نیست، سیمایی دارد مانند دیگر معشوق‌های غزل فارسی. او مانند دیگران تُرک مستی<sup>۷</sup> است که رخی افروخته<sup>۸</sup> و زلفی کج و شکسته و تابدار<sup>۹</sup> (همان: ۲۵۶) دارد. موی او سلسله پای معشوق می‌شود<sup>۱۰</sup> (همان) و چنان روی و موی او زیباست و قامتش سر و گون که شاعر

۱. در عالم عشق، کو جهان دگر است / ارض دگر است و، آسمان دگر است
- هر قافله را، راه بدین بادیه نیست / این بادیه را، راهروان دگر است!
۲. چه کند دل که فتاده است به سر پنجه عشق / چه کند صید که در معرکه شیر افتاد
۳. عشق و مستی و جوانی همه با هم بودند / از چه صهبا طلبش در سر این پیر افتاد
۴. همه آفاق بگشتم، چو تو در عالم نیست / یا اگر هست به حسن تو بنی آدم نیست
- شاید از زیر نگین ملک سلیمان آری / حسن هر جا که زند خیمه، کم از خاتم نیست
۵. بیرون کند قبا چو ز تن ترک مست ما
۶. افروخت رخ ز باده بت می‌پرست ما
۷. بر کف گرفت ساغر و بر رخ شکست زلف
۸. مویی اگر ز زلف تو افتد به دست من / گردد هزار سلسله دل پای بست ما



میلی به تماشای سرو و بوستان ندارد و شاید زیبایی هوا و عطرافشانی باد از او باشد<sup>۱</sup> (همان: ۲۵۷-۲۵۸). توصیفات او از معشوقش مانند توصیفات حافظ و سعدی است تُرکِ مسْتِ زلفِ آشفته بالابلندِ سروقامتِ خوشبوی شیرین لب معشوق، آشنایی هر کسی است که در سنت شعر فارسی به غزل پرداخته است.

قمشه‌ای در شعرش فریفته جمال بدیع و کلام لطیف<sup>۲</sup> (همان: ۲۶۶) و خط سبز<sup>۳</sup> (همان: ۲۶۹) لب شیرین و زلف آشفته و سیاه<sup>۴</sup> (همان: ۲۵۹) معشوق است. معشوقِ عشوه‌گری که از نشستش با شاعر فتنه‌ها به پا می‌شود<sup>۵</sup> (همان: ۲۵۶) و خود نیز بر زیبایی خود آگاهی دارد<sup>۶</sup> (همان) و می‌داند تیر غمزه‌اش با عاشق بیچاره چه می‌کند<sup>۷</sup> (همان).

## (۲) تندخویی و سنگدلی معشوق

قمشه‌ای به بدخویی و بیرحمی معشوق که درونمایه‌ای پر تکرار در سنت ادب عاشقانه فارسی است، توجه دارد. این معشوق زیبارو بی‌رحم و سنگدل و بدخو نیز می‌باشد<sup>۸</sup> (همان: ۲۵۸) و عاشق را تهدید می‌کند به کشتن و عاشق نیز مردن به دست او را نیکو می‌داند<sup>۹</sup> (همان: ۲۵۹). معشوق عاشق را به ابروان چون خنجر تیزش می‌سپرد<sup>۱۰</sup> (همان: ۲۶۷) و ساغری از خوان عاشق را می‌نوشد<sup>۱۱</sup> (همان).

۱. مرا مخوان به تماشای باغ و سیر چمن / کدام سرو به بالای دوست بر لب جوست  
هوا در آن خم گیسو مگر مداخله یافت / که باد، عطرفشان و نسیم غالبه‌بوست  
بیا که می به گلستان خوریم و غم نخوریم / که یار در بر و گل در کنار و می به سبوست  
بدان خدای هزاران درود باید گفت / که همچون تو صنمی آیت خدایی اوست
۲. بس بدیع جمالی، ز بس لطیف کلامی / ندانمت چه نویسم، بخوانمت به چه نامی
۳. دید صهبا خط سبزش به رخ و با خود گفت / استیعذ الله از این فتنه دور قمری
۴. آب دندان تو با آن لب شیرین آمیخت / الفتی نغمز میان شکر و شیر افتاد  
خواب دیدم شبم آشفته و روزم سیه است / زلف مشکین به رخت دیدم و تعبیر افتاد
۵. با ما نشست و باده کشیده و به عشوه گفت / بس فتنه‌ها به پای شود از نشست ما
۶. چون عکس خود در آینه دید آن نگار گفت / بیچاره عاشقی که بود پای بست ما
۷. در عرصه زمانه جو شیرین شکارهاست / آوخ که تیر غمزه رها شد ز شست ما
۸. هزار بار بگفتم که دل مده صهبا / بدست یار پر یوش که خو برو بدخوست
۹. سر زلفت دل شوریده به ابرو بسپرد / کار سودایی عشق تو به شمشیر افتاد  
گفته بودی بنمایم رخ و زارت بکشم / جان فدای تو چرا کار به تأخیر افتاد
۱۰. امروز که به ما نظر تیز می‌کنی / گاهی نظر به خنجر خونریز می‌کنی
۱۱. ساغر ز خون ماست به اندازه نوش کن / این جام باده نیست که لبریز می‌کنی

### (۳) تأکید بر مستی عاشقانه

از دیگر مضامین مورد توجه قمشه‌ای مستی است. در شعر عاشقانه، گاه شراب استعاره از عشق است و عشق مانند باده‌ای است که عاشق را مست می‌دارد و گاه بدون توجه به جنبه استعاری از خود مستی نمودن به عشق یار و یاد او سخن گفته می‌شود. در صورت اخیر شعر جنبه قلندرانه می‌یابد و مرحوم قمشه‌ای به این نوع بیشتر توجه دارد، مانند:

غلام تاک شدم در هوای باده و غافل	که خواجه دختر خود را نمی‌دهد به غلامی
حلال نیست جدا از تو می‌گساری و مستی	به خاک ریزمت ای می‌که بی حریف حرامی
حرام نیست می از پختگان عشق و لیکن	بسوختم من و صهبا هنوز گفت که خامی

(همان: ۲۶۷)

یا آنکه:

به کف گرفت چو ساغر، نگار باده‌فروشم	نداده باده به دستم، نه عقل ماند هوشم
قیامت است می ارغوان ز پنجه ساقی	اجازه گر دهی ای شیخ یک پیاله بنوشم
مرا رفیق موافق مخوان و یار مناسب	به حلقه حلقه زلفت، غلام حلقه به گوشم
فقیه شهر، حقیرم شمرد و باده‌گساران	دهند دست به دستم، برند دوش به دوشم

(همان: ۲۶۴)

یا آنکه:

اساس عالم هستی، بساط باده‌پرستی	اگر نداشت ندانم چه داشت عالم هستی
زمین می‌کده را برتر از سپهر شمارم	چه حکمت است ندانم در این بلندی و پستی
حرام نیست می از پختگان عشق و لیکن	بسوختم من و صهبا هنوز گفت که خامی

(همان: ۲۶۶)

### (۴) پاکبازی عاشق

گسستن از غیر و پیوستن به معشوق و از دست دادن همه سرمایه در مصاف با عشق او در زمره مضامین عاشقانه قمشه‌ای است. قمشه‌ای نیز مانند بسیاری دیگر از شعرای بزرگ در وصف عشق



به بریدن از غیر اشارت دارد<sup>۱</sup> (همان: ۲۶۱). عاشق در مواجهه با این عشق دل و دانش<sup>۲</sup> (همان: ۲۵۶) و آرامش دل خود بلکه دینش را نیز از کف می‌دهد و از این وجه شعر او جنبه‌ای قلندرانه می‌یابد<sup>۳</sup> (همان: ۲۶۷). او حتی از دوزخ نیز هراس ندارد<sup>۴</sup> (همان: ۲۶۲) و دینش را پرستش آفتاب روی معشوق قرار می‌دهد<sup>۵</sup> (همان) و سر موی او را به عالمی نمی‌فروشد<sup>۶</sup> (همان: ۲۶۴).

### ۲-۲. مضامین رندانه و قلندرانه

توجه به مضامین قلندرانه، همزاد شعر عرفانی است و از زمان سنایی و کمی پیش از آن در ادب عرفانی فارسی حضور دارد. «غزل قلندری از فروع غزل عرفانی است و تکیه آن بر ضد متعارفات سخن گفتن و به دنبال بدنامی رفتن است» (شمیسا، ۱۳۸۰ الف، ۲۲۵) ویژگی اصلی مضامین قلندرانه نقد متشرعۀ ظاهرگرا و گونه‌های رسمیت‌یافته دین‌مداری است که عموماً با ریا و تزویر همراه است. به همین دلیل در شعر قلندری، واژگان دارای بار معنایی مثبت در نظر جامعه، معنای منفی می‌یابند؛ باده‌خواری و قمار و لاپالی‌گری مثبت و سجاده‌نشینی و زهد منفی می‌شود. در شعر سنایی و حافظ و عطار، برجسته‌ترین نمونه‌های ادبیات قلندری را می‌توان مشاهده کرد و این سنت پس از این بزرگان در شعر فارسی ادامه می‌یابد و بزرگان مکتب تهران نیز بدان توجه می‌کنند. آقامحمدرضا قمشه‌ای، اقران و شاگردانش از این دسته از مضامین در شعر خود بهره‌های فراوان برده‌اند. نقد مرحوم قمشه‌ای از زاهد، تمجید از باده و نقد سیه‌روزی شیخ، شعر او را به قلندرانه‌های حافظ و عطار و سنایی بسیار شبیه کرده‌است. در دستۀ مضامین قلندرانه، او به زیرمضمون‌های زیر توجه دارد:

#### (۱) بی‌توجهی به ظواهر شریعت و نقد مسلمانی

قمشه‌ای معشوق را خطاب می‌کند که به جرم مسلمانی از او نگریزد و سپس به زلف او سوگند می‌خورد که آفتاب پرست است و سپس از توبه شکستش به دست ساقی سیمین عذار می‌گوید

۱. علاقه تا به سر زلف تابدار تو بستم / به تاب زلف تو کز عالمی علاقه گسستم  
صبر و ظفر نماند چو دیدم جمال دوست / شد پنبه رشته‌ای که به یک عمر ریستم
۲. آوخ که می‌برد دل و دانش ز دست ما
۳. آرام دل ز عاقل و فرزانه می‌بری / تاراج دین ز عابد شب خیز می‌کنی
۴. ز هول دوزخم اندیشه نیست روز قیامت / که با خیال دو زلفت شب دراز نشستم
۵. ز من به جرم مسلمانی ای صنم چه گریزی / به حلقه حلقه زلفت که آفتاب پرستم
۶. به عالم سر مویی نمی‌خری تو و لیکن / بیا که یک سر مویت به عالمی نفروشم



و تقاضای باده می کند و رمز سعادت را به نقل از پیر میکده، گسستن تسبیح و بستن زنار و مستی می خواند (همان: ۲۶۲)؛ او مانند حافظ می پرستی خود را قضای روز الست می داند و حکیم را از ملامت خود به واسطه روز الست بر حذر می دارد.

این بی‌اعتنایی به شریعت در غزلی از او که در آن رقص خداکرم ستایش شده است، به اوج می‌رسد و این غزل از قلندرانهای سنایی‌وار اوست و از آن حتی نوعی اباحه‌گری برمی‌آید و شاعر از رقص خداکرم و می‌خواری با او و عشق بدو سخن می‌گوید و معتقد است که کرم خداوند از رقص خداکرم می‌گذرد.

### (۲) تکیه بر غفران بی‌کران الهی برای توجیه لابلالی‌گری قلندران

یکی از شگردهای مضمونی قلندران برای مواجهه با زهد، تأکید بر بی‌کرانی رحمت و عفو الهی است. هر چه بنده گناه کند، عفو خدایی بزرگ‌تر از آن است و تا گناه بنده نباشد، صفت غفران مجال ظهور نمی‌یابد. قمشه‌ای نیز مانند دیگر قلندران سرایان از این شگرد بهره می‌جوید. او در غزلی زیبا با ساختن جناس میان «خداکرم» و «خدا، کرم» به این امر اشاره می‌کند:

می‌خوربه بانگ‌چنگ و به رقص خداکرم      کز بنده جرم خوش بود و از خدا، کرم  
ساغر بلور و باده طهور و خدا غفور      انصاف نیست می‌نخورم با خداکرم  
(همان: ۲۶۳)

### (۳) تحقیر زاهد و شیخ

در این خصوص شعر قمشه‌ای یادآور قلندرانهای حافظ است. مرحوم قمشه‌ای در بیت چهارم غزلی با مطلع «به کف گرفت چو ساغر، نگار باده فروشم / نداده باده به دستم، نه عقل ماند و نه هوشم»، می‌گوید:

فقیه شهر حقیرم شمرد و باده‌گساران      دهند دست به دستم، برند دوش به دوشم  
(همان: ۲۶۴)

۱. ز من به جرم مسلمانی ای صنم چه گریزی / به حلقه حلقه زلفت که آفتاب پرستم  
بیار باده که من در میان جمع حریفان / به دست ساقی سیمین عذار توبه شکستم  
چنانکه دوخته به لعل باده فروشت / عجب مدار که خون می‌خورد پیاله ز دستم  
به پیر میکده گفتم بگو رموز سعادت / گسست سبچه و زنار بست و گفت که مستم  
قضای روز الست است می‌پرستی صهبا / برو حکیم ملامت مکن ز روز الستم



او به فقیه طعنه می‌زند که مرا حقیر دانستی در صورتی که باده‌گساران مرا بر دوش می‌کشند. او در شعرش زاهد را ناپاکی می‌داند و شراب را آبی پاک که حیف است که با دهان آلوده زاهد ناپاک شود<sup>۱</sup> (همان: ۲۵۶)؛ همچنین بر شیخ طعنه می‌زند که چاره‌ای برای سیه‌روزی خود کند، زیرا دستش در آن زلف خم اندر خم نیست<sup>۲</sup> (همان: ۲۵۷) یا از دریدن خرقه‌ها در هنگامه بیرون کردن قبای معشوق مست<sup>۳</sup> (همان: ۲۵۶) یا آشفتگی زاهد و تکفیر او از مغالزه عاشق با سر زلف معشوق سخن می‌گوید<sup>۴</sup> (همان: ۲۵۹). او همچنین ریای زاهد را نشان می‌دهد و در ابیات چهار به بعد غزلی با مطلع «ای که در حلقه ارباب نیاز آمده‌ای / چشم بد دور که با عشوه و ناز آمده‌ای»، می‌گوید:

آخر این شهر مگر مسجد آدینه نداشت      که به میخانه، تو زاهد به نماز آمده‌ای  
سبحه یک سونه و می برکش و ز تار ببند      زان که در کوی حقیقت ز مجاز آمده‌ای  
(همان: ۲۶۵)

#### (۴) تکیه بر مسئله تقدیر برای توجیه رفتارهای قلندران

قمشه‌ای همچون حافظ که ایده‌های قلندران خود را با بهره‌برداری از مسئله تقدیر به‌خوبی تقریر می‌کند، به قسمت ازلی در خوبی و زشتی اشاره دارد و معتقد است که تدبیر و عمل تأثیر در سیر الی‌الله ندارد:

کس به تدبیر عمل راه به سوی تو نبرد      در ازل دولت وصل تو به تقدیر افتاد  
گفته بودی بنمایم رخ و زارت بکشم      جان فدای تو چرا کار به تأخیر افتاد  
با سر زلف تو دل نرد محبت می‌باخت      زاهد آشفته شد و از پی تکفیر افتاد  
درازل حسن‌رخت نقش معانی می‌کرد      مانی از جلوه آن در پی تصویر افتاد  
(همان: ۲۵۹)

۱. زاهد از آب خرابات همان به که نخورد / حیف ناپاک خورد آب بدان پاکی را  
۲. فکری ای شیخ به روز سیه خود می‌کن / که تو را دست در آن زلف خم اندر خم نیست  
۳. ترسم که جامه‌های تصوف قبا کنند / بیرون کند قبا چو ز تن ترک مست ما  
۴. با سر زلف تو دل نرد محبت می‌باخت / زاهد آشفته شد و از پی تکفیر افتاد

یا بیت:

قضای روز الست است می پرستی صهبا برو حکیم ملامت مکن ز روز الستم

(همان: ۲۶۲)

### (۵) سرزنش عقل

یکی از مضامین پرتکرار در شعر حکمای تهران که البته در سنت شعر عرفانی نیز نمونه‌های بسیار دارد، سرزنش عقل است. با توجه به حکمت‌دانی بزرگان حوزه تهران شیرینی ابیات حاوی این مضمون در کام مخاطب دو چندان می‌شود. آقامحمدرضا قمش‌ای نیز به این مضمون بسیار پرداخته‌است و ارتباط این مضمون به ادبیات قلندرانه روشن است. قلندر با هر چیزی که او را به مصلحت‌اندیشی در سلوک تشویق کند و با هر امری که دیگر ابنای زمان آن را محترم می‌شمارند، در ستیز است و همیشه در اندیشه شکستن چنین پابندهایی است. عقل نیز چنین است: آدمی را به مصلحت‌اندیشی و پرهیز از عشق وامی‌دارد و نزد ابنای زمان امری محترم است؛ لذا قمش‌ای بر طناب انداختن به گردن عقل از می‌ارغوان در صورت سرکشی در برابر حکم عشق سخن می‌گوید:

چو عقل سر کشد از حکم پادشاهی عشق به گردنش ز می ارغوان طناب انداز

(همان: ۲۶۸)

این عاشق شدن عقل یا اجبار عقل به تبعیت از عشق و تجلیات جمالی حق، حقیقتاً زبان حال حکمای عارف‌مشرّب است. نمونه بسیار خوب دیگر از این نوع نگرش را می‌توان در شعر مرحوم جهانگیر خان قشقایی، یکی از شاگردان آقامحمدرضا قمش‌ای، یافت:

تا یاد چین زلف تو شد پای بست ما	رفت اختیار عقل و سلامت ز دست ما
از صرف نیستی چو کسی را خبر نشد	عشقت چگونه کرد حکایت ز هست ما
غمگین مشو گر از ستمش دل شکسته‌ای	کارزد به صد هزار درست این شکست ما
از دشمنان ملامت و از دوستان جفا	بوده‌است سرنوشت ز روز الست ما
گشتم ز هجر غرقه دریای اشک خویش	تا ماهی وصال کی افتد به شست ما

(صدوقی سها، ۱۳۸۱: ۳۲۵)



در ابیات اندک به جای مانده‌ای از آقامحمدرضا قمشه‌ای نیز تقابل عقل و عشق مد نظر بوده و مواردی از خوارداشت عقل را به‌خوبی می‌توان دید:

آن خدای دان همه مردود یا قبول  
 من رحمه بدا و الی رحمه یؤول  
 از رحمت آمدند و به رحمت روند خلق  
 این است سر عشق که حیران کند عقول  
 خلقان همه به فطرت توحید زاده‌اند  
 این شرک عارضی بود و عارضی یزول  
 گوید خرد که سر حقیقت نهفته دار  
 با عشق پرشرر برو ای عقل بوالفضول  
 (قمشه‌ای، ۱۳۷۸: ۲۶۰)

عقل در نظر قمشه‌ای بوالفضول است و عشق گوش به فرمان خرد نیست و خرد را در آن وادی راهی نیست. در جایی دیگر می‌گوید:

به کف گرفت چو ساغر، نگار باده فروشم  
 نداده باده به دستم، نه عقل ماند و نه هوشم  
 (همان: ۲۶۴)

سر عشق حیران‌کننده عقول است و معنای حیران شدن عقل، ناتوانی او از درک آن است؛ لذا آنکه با عقل و هوش می‌زید، حتی حقیقت خویش را نیز در نمی‌یابد:

چل سال بیش با خرد و هوش زیستم  
 آخر نیافتم به حقیقت که چیستم  
 (همان: ۲۶۱)

در شعر قمشه‌ای، عاقل و عارف از این حیث هر دو به بیراهه رفته‌اند:

عاقل ز هست گوید و عارف ز نیستی  
 من در میان آب و گل هست و نیستم  
 (همان)

بنابراین باید عقل را به آتش شراب عشق مست گردانید:

چو عقل سر کشد از حکم پادشاهی عشق  
 به گردنش ز می ارغوان طناب انداز  
 (همان: ۲۶۸)



این ابیات برای تقریر این مؤلفه کافی به نظر می‌رسد. چنانکه ملاحظه شد مرحوم قمشه‌ای عقل مقابل عشق را که عافیت جو و سلامت طلب است، نکوهش کرده، نه مطلق عقل را؛ این در الی است که عارفان شناخت عقلی را در برابر شناخت شهودی عقل ناقص و ابتر می‌دانند و بر آن معنا از عقل نیز خرده می‌گیرند.

باید در نظر داشت که نکوهش عقل در شعر این افراد غالباً ریشه در نوع قلندرانه ادبیات آنان دارد و نوعی ستیز با خویشتن است؛ وقتی آقامحمدرضا قمشه‌ای، به‌عنوان حکیمی بزرگ عقل و حکمت را ناچیز می‌انگارد، در واقع هویت خود را نفی می‌کند و وقتی در جامعه‌ای که عقل و حکمت ارزش است، آن را به سخره می‌گیرد و تحقیر می‌کند، کارش کاری قلندرانه است؛ زیرا برخاستن علیه ارزش‌ها ویژگی اصلی ادبیات قلندری است. در غزلی که پیش از این آورده شد، آقامحمدرضا زیست با خرد و هوش را فریاد می‌آورد و سپس می‌گوید به‌رغم چنین حیاتی هنوز خود را به حقیقت نشناخته‌است (چل سال بیش با خرد و هوش زیستم / آخر نیافتم به حقیقت که چیستم) (همان: ۲۶۱)، سپس به عاقل یا همان حکیم که از هستی سخن می‌گوید و حتی عارف که از نیستی سخن می‌گوید، طعنه می‌زند و خود را در وضعیتی میان بودن و نبودن وصف می‌کند (عاقل ز هست گوید و عارف ز نیستی / من در میان آب و گل هست و نیستم) (همان). این «در میان آب و گل هست و نیست» بودن، جان‌مایه قلندری ابیات بعدی او می‌شود:

گه صوفیم به صومعه گه راهبم به دیر	پابست اگر بدانی مقصود چیستم
من صدر بزم انسم و مجلس نشین قدس	لیکن تو چون به بزم نشینی بایستم
ز آن خنده آمدم به کمالات دیگران	کاندر کمال خویش چو دیدم گریستم
صبر و ظفر نماند چو دیدم جمال دوست	شد پنبه رشته‌ای که به یک عمر ریستم
صهبا از آن دهان و میان کس نشان نیافت	یا من هنوز محرم اسرار نیستم
	(همان)

باید توجه داشت که در شعر حکمی و عرفانی عصر قاجار عموماً و آقا محمدرضا قمشه‌ای خصوصاً، نمونه‌های قوی و ضعیف فراوان است و مجموع اشعار آنان از نظر قوت تصویری و عاطفی یک‌دست نیست. برخی از اشعار گویا به جهت رساندن یک مفهوم فلسفی و عرفانی سروده شده‌اند و حالت تصنعی یافته‌اند و برخی دیگر از واژگان فلسفی و عرفان نظری خالی‌اند و با رموز کلیشه‌ای شعر عرفانی پس از ابن عربی درگیر نشده‌اند و اثر از نظر عاطفی اصالت دارد



و خواننده احساس می کند که شعر برآمده از تجربه ای اصیل است. در پاره ای از اشعار آنان نیز نوعی حدیث نفس وجود دارد که با واقعیات زندگی آنان تطابق دارد و همین ناظر بودن شعر بر زندگی شاعر شاهدهی بر اصالت عاطفی غزل است؛ بسیاری از غزلیات مرحوم آقامحمدرضا قمشه ای چنین اند و غزل مذکور (با مطلع «چل سال بیش با خرد و هوش زیستم / آخر نیافتم به حقیقت که چیستم») نمونه خوبی بر این مدعاست.

اینکه مرحوم قمشه ای همه عمر را به علم حکمت و عرفان که علم «حقیقت» است، پرداخته و در پایان عمر نیافته که به حقیقت چیست؛ نشان دهنده همان وجه عاطفی غزل اوست. منظور از وجه عاطفی، برآمدن شعر از نوعی تجربه شاعرانه است و به نظر بنده می توان تجربه چنین حکیمی را بعد از عمری پرداختن به حقیقت و هنوز مبهم بودن اصلی ترین وجه انسانی زندگی، یعنی یافتن حقیقت خود دریافت. ضمن آنکه او از رشته شدن پنبه ای که یک عمر آن را رشته بوده نیز سخن می گوید و از اینکه شاید هنوز محرم اسرار نشده یا آنکه شاید هیچ کس نشانی از او نیافته است: «عافل ز هست گوید و عارف ز نیستی / من در میان آب و گل هست و نیستم». البته این مضمون در شعر عرفانی او فراوان است، اما لحن شاعر و نوع تصاویر و بیان او نشان دهنده وجه اصیل آن است. در مقابل این قسم شعر، اشعاری نیز در میان حکمای تهران وجود دارد که گویی هدف شاعر تقریر مطلبی فلسفی یا عرفانی بوده است!

### ۳-۳- مضامین عرفانی

در شعر قمشه ای واژگان و اصطلاحات عرفانی مانند تجلی، وحدت و کثرت، فنا و مانند آن فراوان دیده می شود. این امر در پیشینیان حکمای تهران، از میرفندرسکی و میرداماد تا ملاعلی نوری دیده می شود. دلیل هم بسیار روشن است؛ انس آنان با این مفاهیم و اندیشه ها چنان بوده که وارد عواطف و احساسات آنان شده است و سپس از ذهن به زبان منتقل گردیده است. همین مسئله نشان می دهد که بسیاری از این افراد با این مباحث می زیسته اند و حتی آنها را تجربه می کرده اند:

۱. مانند این شعر از میرزا ابراهیم زنجانی (د. ۱۳۵۱): ز جزوی سوی کلی یک سفر کرد / از آنجا باز بر عالم گذر کرد // جو شد در دایره سالک مکمل / رسد هم نقطه اخر به اول // دگر باره شو مانند پرگار / بدان کاری که اول بود بر کار (طارمی؛ ۱۳۸۲: ۱۴۸)؛ یا برخی از رباعیات باقی مانده از آقاعلی مدرس نونوزی: خواهی که اگر به طور دل حق بینی / در نار مقید آب مطلق بینی // ز آینه دل غبار باطل بزدا / تا ذات علی به چشم حق حق بینی.



در ازل حسن رخت نقش معانی می‌کرد  
مانی از جلوه آن در پی تصویر افتاد  
(همان: ۲۵۹)

و

آن خدای دان همه مردود یا قبول  
از رحمت آمدند و به رحمت روند خلق  
خلقان همه به فطرت توحید زاده‌اند  
یک نقطه دان حکایت ما کان و ما یکون  
جز من کمر به عهد امانت نبست کس  
من رحمه بدا و الی رحمه یؤول  
این است سرعشق که حیران کند عقول  
این شرک عارضی بود و عارضی یزول  
و آن نقطه گه صعود نماید گهی نزول  
گر خوانیم ظلوم و اگر دانیم جهول  
(همان: ۲۶۰-۲۶۱)

و

یک شمه ز فقر خویش اظهار کنم  
چندان که خدا غنی است، من محتاجم  
(همان: ۲۶۳)

### تکمله:

۱- در هر سه قسم از مضامین، توجه به شاعران بزرگ ادب فارسی، به‌ویژه سعدی و حافظ در محتوا، مضمون و مسائل زیبایی‌شناختی و بلاغت، از اصلی‌ترین ویژگی‌های شعر قمشه‌ای است. کمتر بیت و غزلی از اوست که یادآور بیت و غزلی از سعدی و حافظ نباشد. غزلی از آقا محمدرضا با مطلع «هوای باغ فرحبخش و بوی گل نیکوست / و لیک خار بود گل به چشم طالب دوست» (قمشه‌ای، ۱۳۷۸: ۲۵۷)، بسیار شباهت دارد به دو غزل از سعدی با مطلع «سفر دراز نباشد به پای طالب دوست / که زنده ابدست آدمی که کشته اوست» (سعدی، ۱۳۷۹: ۳۹۳) و نیز «بتا هلاک شود دوست در غم دوست / که زندگانی او در هلاک بودن اوست» (همان). هر دو غزل در یک وزن (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن) سروده شده‌اند و قافیه مشترک دارند و برخی از تصاویر غزل نیز شباهت معناداری با تصاویر سعدی دارد. در اشعار قمشه‌ای اخذ تصاویر از غزلیات سعدی کم نیست؛ مثلاً تصویر «کدام سرو به بالای دوست بر لب جوست» (قمشه‌ای،



۱۳۷۸: ۲۵۷) مانده است با تصویر این بیت از سعدی که «به جای سرو بلند ایستاده بر لب جوی // چرا نظر نکنی یار سروبالا را»، همچنین غزل آقامحمدرضا قمش‌های با مطلع «به کف گرفت چو ساغر، نگار باده فروشم / نداده باده به دستم، نه عقل ماند و نه هوشم» (قمش‌های، ۱۳۷۸: ۲۶۴)، مانده است با غزلی از سعدی در همین وزن (مفاعلهن فاعلاتن مفاعلهن فاعلاتن) با مطلع «هزار جهد بکردم که سر عشق پیوشم / نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم» (سعدی، ۱۳۷۹: ۵۰۸)؛ بیت دوم سعدی «به هوش بودم از اول که دل به کس نسپارم / شمایل تو بدیدم نه صبر ماند و نه هوشم» (همان) شباهت دارد با بیت اول غزل آقامحمدرضا «به کف گرفت چو ساغر، نگار باده فروشم / نداده باده به دستم، نه عقل ماند و نه هوشم»؛ همچنین بیت «به عالم سر مویی نمی خری تو و لیکن / بیا که یک سر مویت به عالمی نفروشم» شباهت دارد با بیت سعدی «مرا به هیچ بدادی و من هنوز بر آنم / که از وجود تو مویی به عالمی نفروشم» (سعدی، ۱۳۷۹: ۵۰۸). غزل با مطلع «ای که در حلقهٔ ارباب نیاز آمده‌ای / چشم بد دور که با عشوه و ناز آمده‌ای» (قمش‌های، ۱۳۷۸: ۲۶۵) از مرحوم آقامحمدرضا نیز گویا در استقبال غزلی از حافظ با مطلع «ای که با سلسلهٔ زلف دراز آمده‌ای / فرصت باد که دیوانه نواز آمده‌ای» (حافظ، ۱۳۷۶: ۵۱۳) سروده شده است و ابیات هم شباهت دارند. موارد در صورت شکل گرفتن یک تحقیق سبک‌شناختی دقیق بسیار بیشتر خواهد بود.

۲- توجه به اولیای شیعه و مدح آنان، به ویژه امیر مؤمنان<sup>(ع)</sup>، در قالب شعر با تکیه بر آموزه‌های عرفانی نیز در شعر حکمای تهران نمونه‌های بسیار دارد، اما در اشعار به جای مانده از قمش‌های چیزی مشاهده نمی‌شود<sup>۱</sup>.

## نتیجه

بررسی مضامین شعری قمش‌های نشان‌دهندهٔ توجه او به سه دسته مضمون اصلی در سنت ادب عرفانی است: بیشترین ابیات او به مضامین عاشقانه اختصاص دارد. او در مضامین عاشقانه به حسن و زیبایی معشوق، دگرسان بودن تجربهٔ عشق و راه نداشتن همه کس بدان و ازلی بودن قسمت عشق، مستی عاشقانه، گسستن از غیر و پیوستن به معشوق و از دست دادن همهٔ سرمایه در مصاف با عشق او توجه کرده است. پس از مضامین عاشقانه، مضامین قلندارانه در اشعار او مکرر است. تحقیر زاهد و شیخ و فقیه و حکیم سخن از کنار نهادن تسبیح و توبه شکستن به دست ساقی سیمین عذار و یافتن رمز سعادت از پیر میکده و روی آوردن به شراب و بستن زنار و طلب

۱. ر.ک مکتب حکمی تهران و عرفان اسلامی، ص ۱۷۰-۱۷۱.



طرب رقص خداکرم و عشق بدو، بهره‌برداری از مسئله تقدیر و اشاره به قسمت ازلی در خوبی و زشتی، نگوئش عقل از مهم‌ترین مضامین قلندرانۀ اوست. پس از آن ابیات مشعر به مفاهیم فلسفی و عرفانی قرار دارد و او به تجلی الهی در کائنات و رحمت او و وحدت و کثرت توجه کرده‌است. در هر دسته از مضامین او به سنت ادبی پیش از خود، به‌ویژه سعدی و حافظ توجه داشته و در همان حال و هوا به ذوق آزمایی پرداخته‌است.

### فهرست منابع

- آغا بزرك الطهرانی، محمد محسن. (۱۳۸۸) *طبقات اعلام الشيعة، نقباء البشر في القرن الرابع عشر*، المجلد الخامس، رتبه و حقه السيد محمد الطباطبائي البهبهاني، تهران: مکتبه و متحف و مرکز وثائق مجلس الشوری الاسلامی و مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۴ق) *طبقات اعلام الشيعة: نقباء البشر في القرن الرابع عشر*، الطبعة الثانية، جلد اول تا چهارم، مشهد: دارالمرتضی للنشر.
- الهی قمشه‌ای، مهدی. (بی‌تا) *کلیات دیوان حکیم الهی قمشه‌ای*، تهران: انتشارات علمیة اسلامیة.
- بهرامی قصرجمی، خلیل و مرزبان کریمی سورشجانی. (۱۳۸۱) «دفاع از غدیر در کلام عارف سترگ مرحوم آقامحمد رضا قمشه‌ای (صهبا)»، حوزة اصفهان، ۱۳۸۱، شماره ۱۰، صص ۲۴-۳۳.
- توکلی، محمد هادی و قاسم پورحسن. (۱۳۹۰) وحدت شخصی وجود، برهانی بر وجود خداوند متعال (بررسی برهان آقامحمد رضا قمشه‌ای و مناقشات حکیم جلوه بر آن)، *فلسفه و کلام اسلامی*، سال چهل و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، شماره ۲، صص ۷۹-۹۳.
- جلوه، میرزا ابوالحسن طباطبایی. (۱۳۸۵) *مجموعه آثار حکیم جلوه*، جلد نخست، تحقیق حسن رضازاده، تهران: حکمت.
- جوان آراسته، امیر. (۱۳۸۳) «بررسی آثار و افکار آقامحمد رضا قمشه‌ای»، *فصلنامه برهان و عرفان*، سال ۱۳۸۳، شماره ۴، صص ۶۵-۹۶.
- حافظ شیرزای، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۶) *دیوان حافظ*، تدوین و تصحیح رشید عیوضی، تهران: نشر صدوق.
- رجالی، اعظم. (۱۳۸۳) «ولایت از دیدگاه آقامحمد رضا قمشه‌ای»، *فصلنامه برهان و عرفان*، سال ۱۳۸۸، شماره ۲، صص ۶۷-۸۸.
- سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۷۹) *کلیات سعدی*، مصحح: بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: دوستان.
- شمیس، سیروس. (۱۳۷۸) *کلیات سبک‌شناسی*، چاپ پنجم، فردوس، تهران.



- شیخ، محمود. (۱۳۹۶) **مکتب حکمب تهران و عرفان اسلامی**، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- شیرازی، محمد معصوم. (۱۳۸۲) **طرائق الحقائق**، تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران: سنایی.
- صبور، داریوش. (۱۳۷۰) **آفاق غزل فارسی: پژوهشی انتقادی در تحول غزل و تغزل از آغاز تا امروز**، تهران: نشر گفتار.
- صدوقی سها، منوچهر. (۱۳۸۱) **تحریر نانی تاریخ حکما و عرفای متأخر**، تهران: انتشارات حکمت.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۲) **تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان پارسی**، ج یازدهم، تهران: فردوس.
- طارمی، عباس. (۱۳۸۲) **شهر هزار حکیم**، تهران: انتشارات روزنه.
- عبرت نائینی، محمدعلی مصاحبی. (۱۳۷۶) **تذکره مدینه الادب**، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- فضلی، علی. (۱۳۸۹) **هستی‌شناسی عرفانی از دیدگاه میرزاهاشم اشکوری عارف سترگ قرن چهاردهم**، قم: نشر ادیان.
- قمش‌ای، محمدرضا. (۱۳۷۸) **مجموعه آثار حکیم صهبا**، تحقیق و تصحیح حامد ناجی اصفهانی و خلیل بهرامی قصرچی، اصفهان: کانون پژوهش.
- کادن، جان انتونی. (۱۳۸۰) **فرهنگ توصیفی ادبیات و نقد**، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: نشر شادگان.
- میرصادقی، جمال و میمنت میرصادقی (ذوالقدر). (۱۳۷۷) **واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی**، تهران: کتاب مهناز.
- هدایت، رضاقلی خان. (۱۳۸۵) **تذکره ریاض‌العارفین**، مقدمه، تصحیح و تعلیقات ابوالقاسم رادفر و گیتا اشیدری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.